

{۱۹۰} و کارزار کنید در راه خدا با آنان که با شما کارزار می‌کنند و تجاوز مکنید، چه خداوند تجاوز کاران را دوست نمی‌دارد.

{۱۹۱} {۱۹۱} و بکشید آنان را آنجا که به پایگاهشان دست یافتد و بیرون برانیدشان از آنجا که بیرون راندند شما را، و فتنه سخت‌تر از کشن است و مجنبگید با آن‌ها در پیشگاه مسجد الحرام، تا آنکه بجنگند با شما در آن. پس اگر بجنگند با شما، پس بکشید آن‌ها را. چنین است پاداش کافران.

{۱۹۲} {۱۹۲} پس اگر باز ایستند، همانا خداوند بس امر زنده و مهربان است.

{۱۹۳} {۱۹۳} و بجنگید با آن‌ها تا آنجا که فتنه‌ای نباشد و آیین برای خدا شود. پس اگر باز ایستند، تجاوز جز بر ستمکاران نیست.

{۱۹۴} {۱۹۴} آن ماه حرام به ازای آن ماه حرام است و حرمت‌ها قصاص آور است. پس هر آنکه بر شما ستیزد شما هم بستیزید بر او، آن سان که بر شما ستیزه کرده است. از خدا پرواگیرید و بدانید که خدا با پروادران است.

{۱۹۵} {۱۹۵} و انفاق کنید در راه خدا و می‌فکنید به دست خود، خود را به نابودی؛ و نیکی کنید؛ همانا خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يَقاتِلُونَكُمْ
وَلَا تَعْدُوا إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْنَدِينَ ﴿١٩١﴾
وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِيقُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ
حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا
تُقْاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتَّى
يُقاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ
كَذَلِكَ جَزاءُ الْكَافِرِينَ ﴿١٩٢﴾

فَإِنْ أَنْتُهُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٩٣﴾
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ
الَّدِينُ لِلّٰهِ فَإِنْ أَنْتُهُوا فَلَا عُذْوَانَ إِلَّا عَلَى
الظَّالِمِينَ ﴿١٩٤﴾

الشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَالْحُرُمَاتُ
قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا
عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَأَتَقْوَا اللّٰهَ
وَأَعْلَمُوا إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩٥﴾

وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ
إِلَى الشَّهْلَكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ ﴿١٩٦﴾



{۱۹۶} و به اتمام رسانید حج و عمره را برای خدا. پس اگر بازداشته شوید، هرچه بشود از قربانی، و متراشید سرهای خود را تا آنکه برسد قربانی به جای خود. پس هر که از شما بیمار یا آزاری از سرش باشد پس فدایی از روزه باشد، یا صدقه، یا انجام قربانی، و همین که امنیت یافتد، پس هر که بهره مند شود به عمره تا آغاز حج آنچه میسر شود از قربانی؛ و هر که نیافته، پس روزه سه روز در حج و هفت روز چون بازگشتید. این ده روز کامل است. این برای کسی است که خانواده اش از حاضران مسجد الحرام نباشد. و پرواگیرید خدای را و بدانید که خدا سخت عقوبت است.

{۱۹۷} حج ماههای معلوم است. پس هر که در آنها انجام حج را باید، دیگر نه آمیزش بازن و نه بندی و نه ستیزگی است در حج. و آنچه از خیری انجام دهید خدا آن را می داند. و هرچه بیشتر توشه گیرید. پس بهترین توشه تقواست. و پرواگیرید از من، ای خردمندان.

{۱۹۸} بر شما گناهی نیست که فضلی از پروردگار خود جویید. پس چون یکباره روی آورده بود از عرفات، به یاد آورید خدای را در نزد مشعر الحرام؛ و یاد آورید او را آن چنان که رهبری کرده شمارا، و به راستی که پیش از این از گمراهان بودید.

وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمَرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا أَسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدِيِّ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَلْغُ الْهَدِيُّ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذَىٰ مِنْ رَأْسِهِ فَقِدِيَّةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمْتُمْ فَمَنْ تَمَّعَ بِالْعُمَرَةِ إِلَى الْحَجَّ فَمَا أَسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدِيِّ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَيَامٌ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الْحَجَّ وَسَبْعَةٌ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةً كَامِلَةً ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُ حَاضِرِيَ الْمَسَاجِدِ الْحَرَامِ وَأَتَقَوْا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

(۱۹۶)

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجَّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَرَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الْزَادِ التَّقْوَىٰ وَأَتَقُونَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ

(۱۹۷)

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفْضَلْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَادْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمْ يَنْ أَضْلَالٍ

(۱۹۸)

{۱۹۹} سپس، یکباره روی آورید از آن جا که مردم روی آورده اند؛ و آمرزش خواهید از خدا که خداوند بس آمرزنه و مهربان است.

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ
وَأَسْتَغْفِرُ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
(۱۹۹)

شرح لغات

سبیل : راه باز و عمومی؛ طریق اعم از آن است.

لاعتدوا (نهی از اعتداء) : تجاوز کردن، در دشمنی از حد بیرون رفتن؛ از عدو: دویدن به شتاب.

ثقتموا (جمع فعل ماضی ثقیف) : در کار آزموده شد؛ بر او با آزمودگی دست یافت و چیره شد؛ او را دریافت؛ سخشن رابه خوبی و زود دریافت؛ تقاف: آهنی که شمشیر را تیز و راست می‌کند.

فتنه : گرفتاری، گمراهی، فریب، اختلاف و تحریر، رسایی، آزمایش.
انتهوا (جمع فعل انتهی) : از چیزی بازش داشت؛ کار را به آخر و خبر را به شخص رساند.

لاتلقوا (نهی از الْقَى) : چیزی را به زمین افکند؛ سخن را بر او املأ کرد و به گوشش رساند؛ در ظرفی گذارد؛ از آن برگرفت.

التهلکة (به ضم و فتح و کسر لام) : آنچه به هلاکت می‌رساند؛ هلاکت بیشتر و فرآگیرنده تر؛ از هلاک: نابودی، مردن بد، پرت شدن.

احصر (ماضی مجھول) : از سفر یا کار و کوشش و رسیدن به مقصد، به سبب مانعی، باز داشته شد، از حَصَرَ : او را فرا گرفت؛ راه را بر او بست؛ در سخن لکنت یافت؛ بخل ورزید؛ می‌گویند: حصار، مانع داخلی و صدّ، مانع خارجی است.

الهدی (جنس هدیه) : قربانی ای که به پیشگاه خدا یا حرم او اهدا شود؛ هر هدیه ای که به سوی شخص فرستاده شود.



نسک: آنچه برای خدا تقدیم شود، بندگی و پرستش، قربانی، شمش طلا و نقره.
جدال: به هم پیچیدن، درگیری، بگومگو؛ از جَدَل: رسیمان را تاب داد؛ یا جَدَل [یعنی] خصوصت نمود؛ قوی پی شد.

افضتم (أَفَاضَ): آب را یکباره سریز و جاری کرد، ظرف را پر و لبریز کرد؛
جمعیت با هم از جای حرکت کرد؛ پی در پی سخن راند.

عرفات (اسم به صورت جمع): نام یکی از موافق حج، در دوازده میلی مکه؛
مفرد ندارد، یا مفرد آن، عرفان است [به معنی] کمال شناسایی؛ یا عرفه که نام کوهی
است واقع در آن مکان؛ یا عُرف [به معنی] شناسایی، شناخته، جود، موج دریا، مکان
مرتفع، تاج خروس.

مشعر: محل شعار، جای دریافت و احساس؛ مشعر الحرام نام یکی از موافق
حج است که آن را «مُزَدَّفَه» نیز می‌گویند.

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللہِ الَّذِينَ يَقاتِلُونَکُم». واو، ربط این حکم با احکام سابق و
هیئت «قاتِلُوا»، جنگ و برخورد دو جانبی را می‌رساند. «سَبِيلِ اللہِ»، راهی است که
مردم را از شرک و بندگی غیرخدا برهاند و به توحید عقیده و کمال و قرب خدا
برساند. اجرای احکام ارائه شده و نظمات الهی نیز همان «سَبِيلِ اللہِ» است. حکم
«قاتِلُوا»، در ظرف محدود «في سَبِيلِ اللہِ»، مسیر جهاد را می‌نمایاند؛ در حدی که راه
خدا برای خلق خدا باز شود و قشرها و صخره‌های طبقات راهزن و مانع از میان
بروند. «الَّذِينَ يَقاتِلُونَکُم»، همان طبقات مانع را می‌نمایاند. فعل مضارع دلالت بر
حال و استقبال دارد؛ [کارزار با] آنان که اکنون با شما می‌جنگند و بعد از این با شما
سرجنگ دارند.

«وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللہَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ». این نهی، تأکید و تحدید امر «قاتِلُوا...» و
جلوگیری از تجاوز و دشمنی است: مجاهد فی سبیل الله نباید از هدف خدایی

منحرف شود و خشم و خون خواهی و انگیزه‌های نفسانی او را از سبیل الله بیرون ببرد و به مردمی که جزء دشمن‌اند ولی در حال جنگ نیستند و یا شکست خورده‌اند، دشمنی و تجاوز کند. مجاهد فی سبیل الله با همان دشمنان جنگ افروز نیز نباید دشمنی و کینه ورزی داشته باشد. اگر از آغاز به انگیزه دشمنی یا خودنمایی یا کشورگشایی جنگید، یا سپس تغییر قصد داد، نه جنگش جهاد است و نه فی سبیل الله و نه تقرب به خدا. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِلِينَ»، مبین حکمت نهی «لَا عَتَدُوا» است. دوست داشتن و نداشتن خدا از جهت آثار آن است: دوستی خدا موجب تأییدات معنوی و جذب دوستی خلق خدا می‌شود. تجاوز و کینه ورزی به خلق خدا این تأییدات و جاذبه را قطع می‌کند، و مردمی که این جاذبه را ندارند تنها و ناتوان‌اند، گرچه به ظاهر قادرتمند و دارای جاذبه کاذب باشند. دگرگونی قصد و روش مسلمانان شاهد صادق این حقیقت است: تا آن‌گاه که قصدشان جهاد فی سبیل الله و آزادی طبقات مظلوم و محروم بود، قلوب خلق به سویشان جذب می‌شد و ملت‌هایی که مرزهاشان باز می‌شد به آن‌ها روی می‌آوردند و از آن‌ها پشتیبانی داشتند؛ و همین که غرور به دماغشان راه یافت و هدف‌های جهاد را از یادشان برد و دست به تجاوز باز کردند و خود را برتر گرفتند و از سبیل الله روی برگرداندند، دل‌های خلق نیز از آن‌ها برگشت و کینه‌ها برانگیخته شد و گرفتار جنگ‌های داخلی و فرسودگی و زیونی گشتند.

«وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِيْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ القَتْلِ». حیث، بدون قرینه، شامل ظرف مکان و زمان و جهت می‌شود. «ثَقِيْتُمُوهُمْ» مرادف با «وَجَدْتُمُوهُمْ» نیست. ثقافت، دستیابی و چیره شدن با آزمودگی است که وصف ضمنی فاعل یا مفعول است: و بکشید آنان را هر جا و هر زمان که شما با آزمودگی آن‌ها را دریافتید، یا آن‌ها موضع و پایگاه گرفته بودند. بنابراین، ظرف



«آخرِ جُوْهُم» و «آخرِ جُوْهُم» نیز تعمیم ندارد: آن‌ها را از آنجا بیرون کنید که پایه گرفته آماده شده‌اند، چنان که آن‌ها شما را از هرجا که جمع و متتمرکز شدید (چون مکه که نخستین محل اجتماع و دعوت مسلمانان بود) بیرون کردند. اگر فعل «تَقْفِتُمُوهُمْ» مرادف با «وَجَدْتُمُوهُمْ» باشد، باید امر «اقْتُلُوهُمْ» و «آخرِ جُوْهُم» تعمیم داشته باشد: در هر جا و در هر حال که آن‌ها را یافتید، بکشید و از مسکن و شهرشان اخراج کنید. این امر موافق با «قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا» و دیگر احکام جهاد نیست، چنان که روش هم چنین نبوده است. «وَالْفِتَنَةُ أَشَدُّ مِنَ القَتْلِ» که بیان حکمت امر «اقْتُلُوهُمْ» است، نیز اجتماع فتنه انگیز را می‌رساند و «القتل»، باید اشاره به همین امر باشد: گرچه کشنن انسان بر عواطف انسانی سخت و ناگوار است، ولی فتنه‌ای که از پایه گرفتن دشمنان حق فراهم می‌شود و آثاری که دارد، از چنین کشتني ضربه‌اش شدیدتر است.

«وَلَا تَقْاتِلُوهُمْ عِنْدَ المَسْجِدِ الْحَرامِ حَتَّىٰ يُقْاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَالِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ». «لَا تَقْاتِلُوهُمْ»، تحدید جهاد و «عِنْدَ المَسْجِدِ الْحَرامِ»، میان تعظیم و حکمت آن است: چون پیشگاه خضوع و سلم در برابر خداوند و حریم امن اوست، در آن مجنب‌گرد تاهمه در حال خضوع و امنیت و مسالمت باشید و از آن الهام بگیرید والهامت آن را گسترش دهید، مگر اینکه آن‌ها به جنگ آغازند و حریم حرمت و امن آن را بشکنند: چون دست به جنگ گشودند، شما هم دست بسته منشینید. تغییر تعبیر از «عِنْدَ المَسْجِدِ الْحَرامِ» به «فِيهِ»، همین تغییر وضع از جانب دشمنان را می‌نمایاند. و «فَاقْتُلُوهُمْ»، در مقابل «قَاتِلُوكُمْ»، اشعار به این دارد که تا حد کشنن و برگرداندن امنیت حرم توقف کنید، نه ادامه جنگ. جزای کافران که پاس حرم را نمی‌دارند، در این حد است: «كَذَالِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ».

«فَإِنْ انتَهُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»: اگر مشرکین از جنگ در حریم مسجدالحرام

باز ایستادند، مسلمانان باید از کشتن آن‌ها دست بدارند، چون در معرض دو صفت «غَفُور» و «رَحِيم» درآمده‌اند، و همین حرمت خون آن‌ها را در مسجدالحرام نگه می‌دارد تا شاید آماده جلب و شمول مغفرت و رحمت فعلی شوند. گویا نظر به همین حقیقت است که دو صفت «غَفُور» و «رَحِيم» به جای فعل و وعده صریح مغفرت آمده است.

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ». فرمان پیشبرد جهاد از حدود دشمنان جنگجو است تا هر جا و هر زمان که فتنه‌ای درگیرد و مانع پیشرفت رسالت و دعوت اسلام شود و مردم را در شرک و حاکمیت غیرخدا و عقاید و عادات جاهلیت نگه دارد، این گونه فتنه باید از میان خلق برداشته شود تا از هر مسئولیت و تعهدی، جز در برابر خدا، آزاد شوند و پذیرای آیین و حاکمیت او گردند: «وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ». پس، این فرمان «قاتلوا»، که در دو مرحله نفی و اثبات است (لاتَّكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ)، فرمان جهاد با شرک و کفری نیست که در مرتبه عقیده و فکر باشد و از آن تجاوز نکند.

«فَإِنِ انتَهُوا فَلَا عُدُوانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ». فَلَا عُدُوانَ...، تفريع و تعليل برای جواب شرط مقدار است. حصر «عدوان» بر ظالمان دلالت بر این دارد که تا [زمانی که] مشرکان دست به ستم باز نکرده و در حد عقیده ایستاده‌اند، آزادند: پس اگر باز

ایستادند، شما هم باز ایستید، چون عدوان جز بر ستمکاران روانیست.

«الْشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ». الْشَّهْرُ الْحَرَامُ...، مانند «الْحُرُمَاتُ»، کلامی کوتاه و بلیغ است تا هر فعل مناسبی تقدير شود: قتل، عدوان و قصاص در ماہ حرام، مقابل و به سبب همان حرمت شکنی است که در آن واقع شده است. ماه‌های حرام ذیقعده و ذیحجه و محرم و رجب است که کشتن و تعدی در آن‌ها حرام بوده و قرآن هم نگهداری حرمت این ماه‌ها را واجب کرده تا تحدید



زمانی جنگ و وسیله سلم و تفاهم باشد. «الْشَّهْرُ الْحَرَامُ...»، چون بدون قرینه و اشاره آمده، نشاید که نظر به ماه خاصی چون ذیقعده سال حذیبیه باشد. «وَ الْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ» نیز کلامی جامع و کوتاه و منشأ احکام حریم و نگهبانی آن است. «الْحُرُمَاتَ» جمع حرمت، شامل هرگونه و هر اندازه حرمت و حق حریم می‌شود، اعم از حریم حقوقی افراد و اجتماعات و حریم‌های خدایی، مانند ماه‌های حرام و مسجدالحرام. حمل قصاص بر «الْحُرُمَاتَ»، تلازم و پیوستگی حرمت و قصاص را می‌رساند: هر که و در هر حدی حرمتی را بشکند حق حرمت خود راشکسته و قصاص را بر خود واجب ساخته است، چون هر حرمتی ملازم با نگهبانی و قصاص آوراست.

«فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ». [این آیه] تفریغ بر «الْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ» است: چون حرمت‌ها ملزم با قصاص است، پس هر کس در هر حدی به حریم شما تجاوز کرد، شما هم در همان حد تجاوز کنید. این حکم کلی دفاع از حریم عقیده و حق، همیشه و در هر حال باید اجرا شود.

«وَاقْتُلُو اللَّهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ». این امر به تقوا در پایان امرها و احکام و حدود و ابعاد جهاد اسلامی آمده تا مسلمانان در قصد و عمل و در گرمی جنگ و به جوش آمدن خشم و خون و در حال پیروزی و شکست، چشم به هدف داشته و خوددار و پرواگیر باشند و از حدود ترسیم شده بیرون نروند. در هر حال اگر تقوا داشته باشند باید آگاه باشند که خدا با متّقین است.

این آیات اولین آیات جهاد است، یا پس از آیه ﴿أُذِنَ لِلّذِينَ يُقاتِلُونَ...﴾^۱ که در مدینه نازل شده است. مسلمانان در سال‌های پس از بعثت و اوایل هجرت، در مقابل تجاوزها و ستم‌ها و شکنجه‌های مشرکان، به صبر و توکل دعوت می‌شدند، تا آنکه بنیه ایمانی و قدرت انضباط و صبر در آنان ریشه گیرد و محکم شود و به صورت

۱. «برای کسانی با آنان پیکار می‌شود اجازه داده شد...»، الحج (۲۲)، ۳۹.

اجتماع نیرومندی درآیند. پس از گذشت از آزمایش‌ها و هجرت به مدینه، صفویشان از آمیختگی با مشرکان که خود مانع قیام و جنگ بود، جدا شد و از علاقه‌های چشمگیر خانه و وطن بیرون آمدند و با نوی‌مسلمانان مدینه که شهر و خانه و اموالشان را در اختیار مسلمانان مهاجر گذارده بودند، پیمان برادری بستند و در یک صف در آمدند و شکل گرفتند. پس از اینکه صفوی از هم جدا و مشخص و جنگ و تصادم سرنوشت حتمی شده بود، فرمان‌های جهاد و احکام آن و دیگر احکام اجتماعی و انقلابی اسلام پی در پی نازل شد، تا مردمی که سال‌های سخت و پر رنج را به آرامی و صبر گذرانده بودند، در راه پیشبرد رسالت خود و برای همیشه، چون طوفان به حرکت درآیند و منشأ و سازنده انقلاب تاریخ شوند.

این آیات هدف و مقصد جهاد اسلامی و حدود و ابعاد آن را در هر جهت ترسیم و تحدید کرده است: «قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا... وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ شَفِقْتُمُوهُمْ... وَ لَا تَقْاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ... وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً... الشَّهْرُ الْحَرامُ بِالنَّهْرِ الْحَرامِ». این‌ها حدود و ابعاد فکری و معنوی و اجتماعی و مکانی و زمانی جهاد است. هدف نهایی همان است که فتنه از میان برود و دین و حاکمیت برای خدا باشد، چه این فتنه در خارج از اجتماع اسلامی شکل بگیرد یا در داخل آن، و نیز این آیات مبین مراتب و آغاز و انجام جهاد است: از جهاد با کسانی که سر جنگ دارند، تا هر جا و هر زمان که دشمنان تمرکز یافتند و پایه گرفتند، تا از میان برداشتن هر گونه فتنه و تحقق آیین خدایی.

کدام آیین انسانی و وجودان بشری است که جنگ در راه تکامل و آزادی انسان‌ها و از میان برداشتن فتنه و جنگ و استقرار آیین حق و عدل و رحمت را واجب نداند یا تصویب نکند؟ مگر جنگ به صورت‌های مختلف و در راه تکامل یک حقیقت جهانی و واقعیت اجتماعی نیست؟ از جنگ درونی انسان و در میان اندیشه‌های



متضاد و قوای نفسانی گرفته تا جنگ در میان مواد و عناصر طبیعت. کدام آیین و مرام است که زود یا دیر به جنگ‌های عادلانه و یا ظالمانه کشیده نشده؟ هر مرام و آیینی که بر پایه حقی باشد و از فریب و سازش‌کاری منزه باشد و بخواهد مردم مظلوم و محکوم را از ظلم و سستی و توقف و مرگ برهاند و به تحرک درآورد، بعد از ارائه هدف و مرام، باید قانون مبارزه و جنگ پایه دوم آن باشد.

«وَ انْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لَا تُلْقُوا بِاِيمٰنِكُمْ إِلَى التَّهْلِكَةِ وَ احْسِنُوا إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». امر انفاق در پایان احکام جهاد برای این است که انفاق -امداد مستمر و عمومی -پایه و مایه جهاد است، از این جهت که موجب تعاون و پیوستگی خلق و قوای داخلی اجتماع و تهیه تجهیزات و تسليحات سپاهی است، و نیز انفاق فی سبیل الله منشأ کار و تحرک و بروز استعدادها و آزاد شدن از علاوه‌ها و کشانده شدن در میدان جهاد می‌شود؛ چنان که بخل و بستگی به مال موجب رکود فکری و خاموشی استعداد و ناتوانی و سستی اراده و زیونی و سازش‌کاری می‌گردد.

«وَ لَا تُلْقُوا»، عطف به جواب شرط ضمنی است: اگر از انفاق خودداری کنید، دچار هلاکت می‌شوید و نباید به دست خود، خود را به هلاکت افکنید. حروف زائد و هیئت «تهلكه»، اشعار به هلاکت شدید و همه جانبه دارد. مال اندوز که از انفاق خوددار است، گمان می‌کند که مال او را جاودان می‌دارد: **(يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ)**^۱؛ با آنکه همین جمع و خودداری وی را به هلاکت می‌رساند: **(لَيُبَدِّلَنَّ فِي الْحُطْمَةِ)**^۲. شاید «لَا تُلْقُوا» نهی از انفاق بیش از حد باشد تا به بینوایی و هلاکت نرساند. امر «احسِنُوا»، مکمل «انْفَقُوا» است، چون احسان اعم از دستگیری مالی و غیر مالی و بیش از استحقاق است و شاید معنای احسان، هرچه بهتر و نیکوتر انجام

۱. «می‌پندارد که دارایی اش او را جاودان می‌کند». الهمزة (۱۰۴)، ۳.

۲. «بی گمان در حطمه افکنده می‌شود». الهمزة (۱۰۴)، ۴.

دادن کار و مسئولیت باشد.

«وَاتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمَرَةِ لِلّهِ». اتمام، کوشش برای انجام آخرین جزء مکمل است. عمره را در پی حج آوردن و جمع آن‌ها، که حج قران^۱ نامیده می‌شود، صورت کامل حج است که با یک نیت انجام می‌شود و باید با قصد قربت و به جاذبۀ الهی باشد: «للّهِ»، «واو عطف و امر اتِّمُوا»، حج و عمره را مکمل و متمم دیگر فرایض و مکتوبات می‌نمایاند: پس از احکام بنیادی و شکلگرفتن اجتماع اسلامی و حکم جهاد، مناسک و آداب حج و اتمام آن صورت و نمودار مشهود اجتماع خدایی و اسلامی است، اجتماعی که با یک قصد و جاذبۀ الهی شکل می‌گیرد و امتیازات را پشت سر می‌گذارد و با فکر و زیان و لباس متحدد، به سوی هدفی برتر پیش می‌رود.

«فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ فَمَا أَسْتَيْسِرَ مِنَ الْهَدِيِّ وَلَا تَحَلِّقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدِيُّ مَحِلَّهُ». فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ، عطف و تفریع بر «اتِّمُوا» است و اشعار به این دارد که اتمام و اکمال حج به انجام هدی (قربانی) می‌رسد؛ و اگر پویندگان این راه محصور شدند و نتوانستند خود را به نهایت و کمال آن رسانند، هرچه از هدیه (قربانی) که بتوانند باید پیش فرستند، چون اهدای قربانی در پایان حج، مکمل آن و رمز تسلیم و فدیۀ ابراهیم است؛ سپس، حلق^۲ رأس، (ستردن موی سر)، اعلام سر تسلیم فرود آوردن و تن به عبودیت خدا دادن یا آزاد شدن است و چون شخص محصور از حج نمی‌تواند خود را به قربانگاه برساند، در محل حصر متوقف می‌شود تا قربانی به محل خود برسد و ذبح شود، آن گاه سر می‌ترشد: «وَلَا تَحَلِّقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ

۱. حج قران یعنی پس از برگزاری حج تمتع، عمره را با همان نیت انجام دهد.

۲. تصریف از نظر لغت به معنای کوتاه کردن، و در اصطلاح فقهی و شرعی، به معنای تراشیدن موی سر در سرزمین منی بعد از انجام رمی جمره عقبه است. تصریف برنامه‌ای است که به عنوان خواسته حق از عبد در قرآن مجید مطرح است، و انجامش نشانه تواضع، خشوع، خضوع، و تسلیم بی‌قید و شرط عبد در برابر مولا، و خاکسی بودن این موجود مکلف در برابر عظمت بی‌نهایت حضرت محبوب است.



الْهَدِيُّ مَحِلٌّهُ». محل اصلی هدی، پیشگاه حرم است: «هَدِيًّا بِالْعَكْبَةِ»^۱، «ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ»^۲; برای کسی که عمره انجام می‌دهد کنار بیت و برای حاج در منی و روز قربان است. در این آیه برای محصور، محل هدی مشخص نشده تا هرچه بتواند پیش برد و در آنجا که هدی، مانند حاج اهدا کننده، به مانع رسید قربانی کند. در حدیبیه^۳، چون قریش از پیشرفت رسول خدا^{علیه السلام} و اصحابش و از فرستادن هدی به سوی کعبه مانع شدند، امر فرمودند تا در همان جا شتران قربانی را ذبح کردن و سرها را تراشیدند.

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِضاً أَوْ بِهِ أَذَى مِنْ رَأْسِهِ فَفَدِيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ». فَمَنْ کانَ، تفریغ واستثناء از نهی «وَ لَا تَحْلِقُوا...»، «مِنْ رَأْسِهِ»، بیان «أَذَى»، و «مِنْ صِيَامٍ»، بیان «فَفَدِيَةٌ» است: پس هر که از شما بیمار باشد یا آزاری از سرش داشته باشد که نتواند موی سرش را تا رسیدن هدی به جایش نتراسد، باید از صیام یا صدقه یا نسک فدیه دهد. در روایات ما، «صیام» به سه روز روزه، «صدقه» به اطعام شش تن بینوا، و «نسک» به قربانی کردن یک گوسفند تعیین شده است.^۴ گویند در

كتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. المائدہ (۵)، ۹۵.

۲. الحج (۲۲)، ۳۳.

۳. حدیبیه نام محلی است در دو فرسخی مکه. در نزدیکی حدیبیه درختی است که در سال ششم هجرت، در زیر آن بیعت رضوان صورت گرفت. پیامبر اکرم^{علیه السلام} در ماه ذیقعده سال ششم هجری به قصد به جا آوردن عمره راهی مکه شد، اما وقتی به حدیبیه رسید با جلوگیری مشرکان مکه مواجه شد و در همان جا پیمان معروف حدیبیه را با قریش امضا فرمود. پس از آنکه پیامبر در حدیبیه با پیامبر بیعت کردن که به «بیعت رضوان» معروف است، تکلیف مسلمانان روشن شد، زیرا قریش یا بازیارت آنان از خانه خدا موافقت می‌کرد یا مخالفت؛ که در صورت دوم درگیری میان دوگروه حتمی بود. عثمان که آخرین نماینده اعزامی پیامبر به مکه بود برگشت و پیام قریش را رساند و اظهار داشت: مشکل قریش سوگندی است که یاد کرده‌اند که نگذارند شما و یارانتان با زور وارد مکه شوید. در همین هنگام سهیل بن عمرو نیز از سوی قریش برای مذاکره به حضور پیامبر رسید. پیامبر پس از کمی گفتگو، امام علی^{علیه السلام} را فراخواند و دستور داد که پیمان صلح را بنویسد.

۴. وسائل الشیعه ج ۱۰، ص ۳۶۷

سال حدیبیه، چون در موی سر یکی از مسلمانان (کعب بن عجره) شیش جای گرفت، آن حضرت به او امر فرمود تا سرش را بترشد و به همین ترتیب فدیه دهد. ظاهر آیه این است که این سه گونه فدیه، به اختیار و امکان شخص واگذار شده است.

فَإِذَا أَمْتُمْ فَمَنْ تَمَّتَعَ بِالْعُمَرَةِ إِلَى الْحَجَّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدِيِّ

عطف به «فَإِنْ أُحِصِّرُتُمْ» است. تتمتع به سبب عمره چنین است که پس از احرام، برای عمره و انجام آن از احرام بیرون آید و از آنچه در حال احرام حرام بود بهره مند (متمعن) شود. ظاهر شرط و خبر «فَمَنْ تَمَّتَعَ» و ترتیب جزای «فَمَا اسْتَيْسَرَ»، این است که تمنع در میان عمره و حج به دلیل دیگر جایز است، و وجوب هدی به سبب تمنع است که در میان عمره و حج، که در اصل یک عمل پیوسته و مترتب و متکامل [به شمار می‌رود]، واقع شده است.

به استناد همین ظاهر، بعضی گفته‌اند که قربانی بر کسانی که حج را بدون عمره انجام می‌دهند (افراد) و یا عمره را به حج متصل می‌کنند (قرآن) و در بین متمعن نمی‌شوند، واجب نیست. این نظر در صورتی است که ظاهر «فَمَنْ تَمَّتَعَ...» شرط منحصر باشد و دلیل دیگری برای قربانی حج نباشد. ظاهر سیاق این آیه متوجه به اتمام حج و انجام هدی (قربان) یا بدل آن است که متمم حج است. بنابراین تفریغ و جزای «فَمَا اسْتَيْسَرَ»، تکرار و تأکید همان انجام هدی است که در پایان حج [صورت می‌گیرد] تا تصور نشود که چون تمنع در میان عمره و حج آمده، حکم هدی ساقط می‌شود. اللہ اعلم.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجَّ وَ سَبْعَةٌ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةً كَامِلَةً.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ، تفریغ بر «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدِيِّ» است: آن که هدی نیابد، به جای آن، سه روزه در محل یا ایام حج بدارد: ایام ترویه^۱، عرفه و پیش از قربان یا پس از

۱. هشتم ذی الحجه روز ترویه است و این روزی است که حجاج نیت حج تمنع می‌کنند و محرم شده از مکه به سمت منا حرکت کرده و شب را در آنجا بیتوه می‌کنند و صبح عرفه به جانب عرفات رسیار می‌گردند.



ایام تشریق^۱، یا در آخر ایام حج و هفت روز پس از بازگشت به وطن یا از منی.^۲ خطاب «إِذَا رَجَعْتُمْ»، اشعار به استقرار در وطن دارد. «تِلْكَ عَشَرَةُ كَامِلَةٌ»، تأکید به انجام ده روز کامل است تا بدل هدی باشد؛ و یا این ده روز کمال و متمم حج به جای هدی است. بعد از آیات جهاد و امر به اتمام حج، از تکرار امر به هدی و بدل آن (در این آیه و آیات سوره حج) معلوم می شود که هدی (قربانی) متمم و کمال مناسک حج است. قربانی برای خدا، رمز برترین مقام انسان و تسليم به امر خدا، چون ابراهیم بزرگ و فرزندش است.

«ذَالِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». ذالیک، اشاره به حکم تمتع مستفاد از «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمَرَةِ» است: این تمتع برای کسانی است که از راه دور برای گزاردن حج می آینند (نائی) و در مکه وطن و خانواده ندارند. «مَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ»، به جای «من کان مسافراً» یا «نائیاً»، اشعار به حکمت این حکم دارد: چون بر آنها که در مکه خانواده و وطن ندارند بسی دشوار است که احرام عمره را به حج متصل کنند و در این میان متمتع نشوند. مفهوم «مَنْ لَمْ يَكُنْ ...» حرمت تمتع برای کسی است که در مکه وطن و خانواده دارد. اینان اگر احرام عمره بستند، باید تا پایان حج مُحرِّم باشند.

از نظر آنان که هدی و بدل آن برای جبران تمتع است، «ذالیک» به هدی و روزه اشاره دارد. از این نظر، بر ساکنان مکه که تمتع ندارند، هدی یا روزه واجب نیست. این آیه، در ضمن امر به اتمام و اکمال حج و انجام هدی، انواع حج (تمتع و قران و

۱. تشریق، عنوانی برای روزهای ۱۱ تا ۱۳ ذیحجه است که بخش مهمی از مناسک حج در همین ایام صورت می گیرد. نزد فقهای امامیه نیز قول مشهور در وقت قربانی کردن در مناروز عید قربان و تمامی ایام تشریق، و در غیر مناروز عید و دور روز پس از آن بوده است. از دیگر واجبات حج در ایام تشریق، رمی جمرات و بیتوته کردن حاجیان در منا تائیمه شب این سه روز است.

۲. محلی است در مکه معظمه که محل قربانی است.

إِفْرَادٌ وَعُمَرَهُ) ^۱ نیز بیان شده تا هر که هرچه بتواند و به هر صورت شرایطی و با خلوص نیت آن را انجام دهد و از آنچه در حال احرام و حج تحریم شده پرواگیرد: «وَاتَّقُوا اللَّهَ»؛ و چون در حریم قرب خدا پیش می‌رود، باید با هشیاری و مراقبت آن را تکمیل گرداند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ».

الحجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالٌ فِي الْحَجَّ. ماه‌های معلوم حج شوال و ذیقعده و ذیحجه است^۲ که در آن‌ها می‌توان قصد حج کرد و احرام بست. حمل «أشهر» بر «حج»، اشعار به همین پیوستگی دارد: «فَمَنْ فَرَضَ»، به تقدیر «علی نفیسه» است و «فِيهِنَّ»، بر وجوب و ورود دلالت دارد: کسی که حج را بر خود فرض دانسته و در ماه‌ها و محیط حج وارد شده است. «فَلَا رَفَثَ...»، جواب شرط و برای نفی جنس است. [در این آیه] نفی به جای نهی و تکرار لا، نفی مؤکد هر یک از این امور را در محیط حج می‌نمایاند: چنان که گویا محیط الهی و انقلابی حج و شرایط آن خود، این‌ها را نفی می‌کند.

«رفث»، به معنای لغوی و کنایی، شامل هر گونه انگیزه شهوت جنسی، از سخن گفتن و اشاره و قرار تا عقد و آمیزش می‌شود که قسمتی از تروک احرام است. «فسق»، در لغت، به معنای بیرون رفتن از حدود حق و مسئولیت است. حروف زاید

۱. «حج تمنع» مخصوص کسانی است که فاصله‌شان تا مکه معظمه شائزده فرسخ یا بیشتر باشد؛ ولی «حج افراد» و «حج قرآن» وظیفه کسانی است که اهل خود مکه یا اطراف آن تا فاصله کمتر از شائزده فرسخ باشند؛ البته در برخی موارد افرادی که وظیفه شان حج تمنع است به علت بیماری یا عذر دیگری به جای آن باید حج افراد انجام دهند. در حج قران و افراد اعمال عمره کاملاً مستقل و جدای از حج است؛ ولی در حج تمنع اعمال عمره پیش از حج ووابسته به آن و همچون جزئی از آن می‌باشد که باید در یک سال و در ماه‌های حج به جا آورده شود. پس حج تمنع مرکب از دو عمل عبادی «عمره تمنع» و «حج تمنع» است.

۲. چون در روزگاران گذشته که با هوایپما به مکه نمی‌رفتند، آمدن از راه‌های دور مستلزم آن بود که چند ماه در راه باشند، می‌توانستند از ماه شوال یا ذی قعده هم قصد حج کنند، از این روی ماه‌های حج را این سه ماه پشت سر هم فرموده است.



و هیئت «فسوق»، کثرت این معنا را می‌رساند و در حج همان خروج از احکام احرام است که شامل رفت و جдал هم می‌شود. «جدال» به معنای ستیزه در گفتگو برای تحمیل نظر است. فقها می‌گویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِلِي وَاللَّهُ» گفتن است. این سه پدیده نمودار مبدء‌ها و انگیزه‌های پست شهوت و غضب و برتری جویی و منشأ هبوط و اختلاف و تنازع است که در محیط حج و جاذبه انسانی آن باید این انگیزه‌ها محدود گردد تا راه صعود باز شود. تکرار «الحج»، به جای ضمیر یا اشاره، برای توجّه به مقام حج و تثبیت آن است.

«وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الرَّادِ التَّقْوَىٰ وَ أَتَّقُونٍ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ». وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ...، میان دلیل و نتیجه فعل مقدّر است: در هنگام حج، به هر کار خیری بکوشید، چه هر گونه خیری که انجام دهید، خدا می‌داند و به صورت ذخیره باقی درمی‌آید. امر «تَزَوَّدُوا» و هیئت آن، اشعار به سفر و حرکتی دارد که برای آن باید هرچه بیشتر توشه برداشت، چون «زاد» توشه سفر است: چون از جواذب پست رها می‌شوید و راه کمال و قرب به روی تان باز می‌شود، باید از نیروی اعمال خیر ذخیره و توشه برگیرید، تا تقوام‌لکه شود و صورت گیرد: «فَإِنَّ خَيْرَ الرَّادِ التَّقْوَىٰ»؛ و ملکه و مغز تقوای عمومی شکوفان شود و به تقوای خاص ریوبی برساند: «وَ أَتَّقُونٍ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ». شاید امر «تَزَوَّدُوا»، راجع یا متضمن برگرفتن هرچه بیشتر توشه و وسیله مادی باشد تا قاصد این سفر، بینوا و درمانده و سربار دیگران نشود، که این خود از تقوا به دور است.

«لَيَسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ». اعراب پیش از اسلام در موسم حج بازارهایی چون «عُكاظ» و «مُجَنَّة» و «ذو‌المجاو» داشتند که در آن‌ها به سوداگری و سپس به مفاخره و حماسه سرایی و عرض اشعار می‌پرداختند. پس از ظهور اسلام و نزول آیات حج و تبیین مقام و حدود و اصول مناسک آن، مسلمانان

از تشکیل این بازارها خودداری می‌کردند تا مباداً سنن جاهلیت احیا شود. «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ»، این نگرانی و گمان‌گناه را نفی و به دریافت فضل رب ترغیب می‌کند، تا در چنین اجتماعی که از فضل ربوبی پدید می‌آید، در هنگام فراغت از عبادت و تحرک روحی^۱ و به جای پرداختن به افتخارات و حماسه سرایی جاهلانه، به تبادل فکر و نظر درباره امور مسلمانان جهان و مبادله کالاها و محصولات سرزمین‌های خود بپردازند و اجتماع معنوی و سالیانه خود را با بازار زندگی بپیوندند، آن چنان که اجتماع هفتگی نماز جمعه را باید با کار و کوشش در پهناهی زمین پیوسته دارند:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾^۲

«فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَإِذَا كُرُوا اللَّهُ عِنْدَ الْمَسْعَرِ الْحَرَامِ». فَإِذَا...، شرط تفریعی از «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ...» است: پس از انجام عمره و پیش از حرکت به سوی عرفات و وقوف در آن، محیط آزادی برای بیشتر حاجیان فراهم می‌شود که می‌توانند در آن به مبادلات و تبادل نظر و گفتگو یا دیگر عبادات (ابتغای فضل رب) بپردازند. آن‌گاه به سوی عرفات که آغاز حج و اجتماع عظیم آن است، روی می‌آورند. گویند از این رو آن مکان عرفات نامیده شده که به ابراهیم شناسانده شد، آدم و حوا پس از هبوط یکدیگر را در آنجا شناختند، جبرائیل مناسک حج را در آنجا به ابراهیم شناساند، ابراهیم تأویل خوابش را درباره ذبح اسماعیل شناخت، یا آدم در آنجا به گناه خود اعتراف و توبه کرد، و یا از این رو که چون تاج خروس مکانی برآمده و مرتفع است. وجه تسمیه آن هرچه بوده و گفته‌اند، این اسم جمع نمایاننده معانی و حقایقی از این موقف است، موقفی که در آن باید دیده‌ای عرفان به خالق و خلق باز شود، بعد از آنکه حجاب‌های جواذب مرزی و انگیزه‌ها و امتیازات قومی و فردی و شعارها و

۱. نشاط و فعالیت روحی و آمادگی یافتن برای پرداختن به مسائل فکری و معنوی.

۲. «پس هنگامی که نماز به انجام رسید در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا جستجو کنید»، الجمعد (۶۲)، ۱۰.



پوشش‌ها و آرایش‌ها و فوacial دیوارها و بنای‌هایی که اندیشه‌ها را پراکنده و دیدها را بسته بود، «الْأَرْفَثُ وَلِفُسْوَقَ وَلِأَجْدَالَ فِي الْحَجَّ»، یکی پس از دیگری از میان رفته و اندیشه‌ها متحد و جان‌ها همه جان‌های مردان خدا شده و به صورت یک واحد حیاتی در آمده باشند؛ چون قطراتی که سیال گشته و از میان سنگلاخ‌ها و شن‌ها گذشته و به هم پیوسته و سیل خروشانی گردیده است: «فَإِذَا أَفَضْتُم مِنْ عَرَفَاتٍ». معنی و هیئت فعل «افضتم» همین رامی نمایاند.

در این موقف است که باید حق مطلق و حقوق نسبی و صفات علیای مبدأ هستی، در همه مظاهرش، شناخته شود. دعای عرفه سیدالشہداء، سلام اللہ علیہ، الہام گویایی از معانی عرفات است. افاضه از عرفات به سوی مشعر الحرام (مزدلفه) بعد از غروب آفتاب روز عرفه و وقوف به مشعر تا هنگام طلوع فجر روز قربان است. مشعر الحرام که در مسیر عرفات به سوی قربانگاه (منا) است، خود اسمی شعورانگیز دارد. در این اجتماع پاک و شبانه و هماهنگ و در زیر آسمان باز و ستارگان پر فروغ آن، باید همه دل و چشم و گوش و وجдан و شعور به حقوق خالق و خلق و حرمت‌ها شوند و شعار و دعا‌یشان از این گونه شعور برآید: «فَإِذْ كُرُوا اللَّهُ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ».

«وَإِذْ كُرُوا اللَّهُ كَمَا هَدَأَكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ». تکرار امر «اذ کرُوا...»، برای تأکید ذکر در مشعر الحرام یا مطلق ذکر، و «کما هدأکم»، بیان نعمت هدایت یا چگونگی ذکر است: خدا را به یاد آرید و سپاس گزارید، برای نعمت هدایتی که به شما ارزانی داشته، یا طریق ذکری که او خود شما را به آن هدایت کرده تا در همه مظاهر هستی و حکمت و تدبیر و نعمت هدایت به یاد او باشید، نه با او هام جاهلیت و مظاهر آن. «وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ»، با «إن» مخفف، عطف به جمله «کما هدأکم» است: به یاد او باشید که پیش از این هدایت، گمراهانی بودید دچار

تاریکی‌های تحریر و پس از تابش نور هدایت، دارای چنین بینش و وحدتی شدید و معارف و مناسک خود را شناختید.

﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾. اگر امر «**أَفِيضُوا**»، راجع به عرفات و متوجه گروهی باشد، «**ثُمَّ**» تأخیر بیانی است. گویند قریش و هم‌پیمان‌های آنان، چون خود را اهل حرم و برتر از دیگران می‌دانستند، در مزدلفه می‌ماندند و به عرفات نمی‌رفتند تا با دیگر مردم کوچ نکنند. یعنی شما هم از همان عرفات و همانگاه که دیگر مردم کوچ می‌کنند کوچ کنید. ولی در آیه قرینه ای نیست که مخاطب آن، قریش و گروه خاصی باشد. و به سیاق آیه، باید مخاطب امر «**ثُمَّ أَفِيضُوا**»، همان مخاطبین «**أَفَضْتُمْ وَ فَادْكُرُوا اللَّهُ وَ هَدَاكُمْ وَ كُنْتُمْ**» باشد که متوجه به هر قابل خطاب و برای همیشه و تأکیدی است بر «**فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ**»، تا هیچ فرد و گروهی، از جهت امتیازجویی یا غفلت، خود را از توده واحد و متحرک آن مردم (الناس) جدا نکند. شاید «**ثُمَّ أَفِيضُوا**»، راجع به افاضه از مشعر و پس از افاضه از عرفات باشد: پس از افاضه از عرفات و وقوف شب در مشعر، با هم و در یک زمان و از یک راه به سوی منا کوچ کنید. این، مراتب اتمام و اكمال حج است (**وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمَرَة لِلَّهِ**) است که به صور مختلف نمایانده کمال خصایل انسانی است: کمال معرفت و شعور در مرتبه عرفات و مشعر، کمال اختیار و قدرت اراده در رمی و قربانی. انسان‌های تجرد یافته هرچه بیشتر در مراتب قرب و توحید پیشرونده، فاصله‌ها و امتیازات کمتر می‌شود، تا «من‌ها»، «ما»، و «ما» به صورت یک روان خروشان روان می‌گردند و چون آب روان از آلودگی‌ها و رسوبات گناه و آثار جاهلیت پاک و پاک‌تر می‌گردند تا مجدوب دو صفت خاص «غفور» و «رحیم» شوند: «**وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**».